فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc182750286)

[پیشگفتار 2](#_Toc182750287)

[دلیل چهارم 2](#_Toc182750288)

[بررسی سند روایت 3](#_Toc182750289)

[وجوه‌ عدم تأیید اسحاق بن یعقوب 3](#_Toc182750290)

[وجوه تأیید اسحاق بن یعقوب 4](#_Toc182750291)

[وجه اول 4](#_Toc182750292)

[وجه دوم 5](#_Toc182750293)

[پاسخ به وجه دوم 5](#_Toc182750294)

[وجه سوم 6](#_Toc182750295)

[پاسخ 6](#_Toc182750296)

[وجه چهارم 6](#_Toc182750297)

[پاسخ 6](#_Toc182750298)

[وجه پنجم 7](#_Toc182750299)

[وجه ششم 7](#_Toc182750300)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

# دلیل چهارم

از روایات و اخبار، توقیع مشهوری است که ثاقب بن یعقوب آن را نقل کرده است که در باب پنج از ابواب مقدمات جامع الاحادیث شیعه، حدیث دو، این روایت نقل شده است، این چهارمین خبری است که بررسی می‌کنیم.

تا اینجا نسبت به آن سه روایتی که معتبر هم بود، تا حد زیادی دفاع کردیم از اینکه دلالت می‌کنند بر حجیت خبر، به نحو مطلق، اما دلیل چهارم این است که حدیث دوم در این باب است، اینها در وسائل هم آمده است.

این حدیث و توقیع همان توقیعی است که دارد؛ «أَمَّا اَلْحَوَادِثُ اَلْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاةِ حَدِیثِنَا» و یکی از ادله‌ای است که به آن برای هم بحث مرجعیت و افتاء و هم برای ولایت استدلال شده است.

این روایت در کمال الدین مرحوم صدوق و احتجاج طبرسی و غیبت شیخ طوسی رحمة الله علیهم اجمعین نقل شده است، در سه کتاب، روایت نقل شده است. با سندهایی که کمی تفاوت هم دارد، اینجا هم نقل کرده‌اند؛ کمال الدین، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ اَلْکُلَیْنِیُّ رَضِیَ اَللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ اَلْکُلَیْنِیُّ سند کمال الدین که مربوط به مرحوم مفید است، محمد بن محمد بن عصام است و در غیبت شیخ طوسی دارد که اخبرنی جماعة عن جعفر بن محمد بن قولویه و ابی قالب زراری و غیرهما از کلینی. در احتجاج طبرسی یک سند جمع و جورتری دارد که نقل می‌کند که از محمد بن یعقوب کلینی نقل می‌کند عن اسحاق بن یعقوب.

روایت این است، البته روایت مفصلی است که گوشه‌ای از آن اینجا مورد استشهاد قرار می‌گیرد؛ «قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ اَلْعَمْرِیَّ رَضِیَ اَللَّهُ عَنْهُ أَنْ یُوصِلَ لِی کِتَاباً قَدْ سَأَلْتُ فِیهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْکَلَتْ عَلَیَّ فَوَرَدَتْ فِی اَلتَّوْقِیعِ بِخَطِّ مَوْلاَنَا صَاحِبِ اَلزَّمَانِ عَلَیْهِ السَّلاَمُ»[[1]](#footnote-1) می‌گوید من به محمد بن عثمان عمری که دومین نائب حضرت هست، نامه‌ای دادم و از او خواستم این نامه را به حضرت برساند و مسائل زیادی در آن نامه از حضرت سؤال کردم، مسائلی که بر من پیچیده شده بود، بعد توقیعی با خط امام عصر سلام‌الله‌علیه به دست من رسید که مطالب زیادی در آن وجود دارد؛ یک جمله آن این است؛ (در آن متن مفصل خیلی مسائل است از جمله اینکه «کَذَبَ اَلْوَقَّاتُونَ»، کسانی که می‌گویند ما چه زمانی ظهور می‌کنیم؟! یا آن جمله مشهوری که استفاده‌ای که از ما در عصر غیبت می‌شود مثل استفاده از خورشید در پس ابرها است و مسائلی از این قبیل و یکی هم «أَمَّا اَلْحَوَادِثُ اَلْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاةِ حَدِیثِنَا» قطعه‌های مهمی در این توقیع وجود دارد و یکی فقره و قطعه هم این است «أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ اَلْعَمْرِیُّ رَضِیَ اَللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِیهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثِقَتِی وَ کِتَابُهُ کِتَابِی»، آقای محمد بن عثمان عمری، ثقه من است و نامه او، نامه من است و می‌شود به او اعتماد کرد.

این هم دلیل دیگری است که در اینجا مطرح است. در این روایت استدلال واضح است، استدلال مثل آن مواردی است که می‌گوید کسی ثقه است و با ثقه بودن به او اعتبار می‌بخشد.

اما بررسی روایت به صورت سریع در دو بخش سند و دلالت است.

# بررسی سند روایت

در سند آن سند کمال الدین، محمد بن محمد بن عصام دارد که توثیق خاص ندارد و اثبات آن دشوار است، اما در سند غیبت شیخ، در کتاب غیبت و در احتجاج آن مشکلی ندارد برای اینکه جعفر بن محمد بن قولویه و ابی قالب زراری و غیرهما است که همه اینها معتبر هستند و بعد هم از کلینی نقل می‌شود، از محمد بن یعقوب کلینی نقل می‌شود تا اینجا معتبر می‌شود.

پس سلسله سند این روایت تا محمد بن یعقوب قابل تصحیح است و سند خوب است، گرچه بعضی از اسناد آن محل خدشه است اما بعضی از آن هم قابل تأیید و توثیق و مشکلی ندارد.

منتهی آن یکی از سندها است، سند دیگر از جعفر بن محمد بن قولویه است و ابی قالب زراری از کلینی است صاحب کتاب کافی، عن اسحاق بن یعقوب و لذا تا کلینی صاحب کافی، سند درستی وجود دارد و بحثی در آن نیست، انما الکلام در اسحاق بن یعقوب است، این اسحاق بن یعقوب، توثیقی ندارد و از رجال مشهور پر روایت هم نیست، به نظرم آقای خویی یا دیگری می‌فرماید که ایشان سه روایت بیشتر ندارد، یکی از آن‌ها این است. این نه جز کثیر الروایه‌ها است و نه شخصیت چندان شناخته‌ای است و توثیقی هم در باب او در کتاب رجالی وجود ندارد لذا وقتی به این روایت در بحث ولایت فقیه در مرجعیت، افتاء و مواضع مختلف استدلال می‌شود، مشکل سندی این، آنجا مطرح می‌شود و مشکل عمده همین اسحاق بن یعقوب است.

در مورد اسحاق بن یعقوب و این روایت وجوهی برای تأیید و در نقطه مقابل وجوهی برای عدم تأیید ذکر می‌شود.

# وجوه‌ عدم تأیید اسحاق بن یعقوب

۱- از جمله وجوه عدم تأیید همی است که اشاره شد اسحاق بن یعقوب که می‌خواهد اینجا یک توقیع مهم با آن مسائل مهم نقل کند، بایستی یک فرد شناخته‌شده‌ای بود، با اینکه هم روایت اندکی دارد و هم توثیق خاصی برای او وارد نشده است و شرح حالی برای او نیست و یک شخصیت مجهولی دارد.

۲- از جهاتی که تردید در سند را تقویت می‌کند این است که این روایت را کلینی نقل کرده است ولی کلینی همین روایت را در کافی نیاورده است، روایتی که کلینی نقل می‌کند و شیخ از ابن قولویه از کلینی نقل می‌کند، این روایت در کافی با این طول و تفصیل وارد نشده است. معلوم می‌شود یک جای آن گیری داشته است که در کافی نیامده است.

۳- اینکه در کتب دیگر کتب اربعه هم نیامده است،

۴- اینکه در اینجا یک جمله‌ای راجع محمد بن عثمان عمری وارد شده است که خود او آورنده این توقیع است، خود واسطه که توقیع از او نقل می‌شود، درباره خود او در اینجا یک تمجیدی شده است ک امام می‌فرماید فانّه ثقتی و کتاب که کتابی.

۵- این است که تحلیل خمس در عصر غیبت در اینجا آمده است، تحلیل خمس در عصر غیبت، در روایات دیگر هم هست، نمی‌شود ولی اگر این چند نکته را کنار هم قرار بدهد یک مقدار اطمینان از این صحت روایات و سند آن سلب می‌کند.

بنابراین مجموعه این پنج نکته مربوط به مخبر یا مفاد و خبر، استناد به این روایت را با مشکل مواجه می‌کند.

# وجوه تأیید اسحاق بن یعقوب

اما در جهت مقابل، جهاتی که برای تأیید می‌شود ذکر کرد اینجا هم نکاتی است که ممکن است بعضی از نکات قبل با آن پاسخ داده شود.

## وجه اول

اینکه این روایت گرچه در کتب اربعه نیست، اما در دو سه کتاب بسیار مهم وارد شده است و در کتاب‌هایی که تخصصی در باب امام زمان علیه السلام و غیبت وارد شده است و آن را هم شخصیت‌های بزرگی نقل کرده‌اند، هم کمال الدین که برای شیخ صدوق است، جلالت صدوق و اهمیت کتاب کمال الدین و تمام النعمه پایین نیست، کتاب مهم و بزرگی است و بعد غیبت شیخ است که مرحوم شیخ آنجا با عنایت مباحث تخصصی مربوط به امام را طرح می‌کند.

بنابر این در کتب اربعه نیامده است ولی دو مؤلف کتب اربعه این را نقل کرده‌اند، آن‌ها هم از کلینی نقل کرده‌اند، بنابر این صرف اینکه بگوییم در کتب اربعه نیست یا حتی در کافی نیست، این خدشه وارد نمی‌کند مگر اینکه در کتاب‌های دست دوم و یا سوم باشد، گاهی در کتاب‌های دست پایین‌تری می‌آید و در این کتاب‌های مربوط به صدوق و شیخ و کلینی نمی‌آید، این وجهی است که می‌تواند مقداری تردید ایجاد بکند ولی وقتی یک روایتی در این کتاب‌ها بیاید، نیامدن آن در کتب اربعه هم به این علت است که چندان بحث فرع فقهی در این نیست، به خصوص آن سه کتاب ناظر عمدتاً فقهی است و نیامده است به دلیل اینکه مباحث اینجا فراتر از مباحث فقهی است.

پس بنابراین این نکته را توجه کنیم که نیامدن این روایت در کتب اربعه، نمی‌تواند خدشه مهمی به روایت وارد کند، برای اینکه اولا این مضامین، فقهی نیست که توقع داشته باشیم در این کتاب‌ها بیاید.

ثانیاً این نیامدن در آن‌ها، اینجا به این شکل است که در کتاب‌هایی است که همان مؤلفین کتب اربعه تدوین کرده‌اند و کتاب‌های مهم و تخصصی و تدوین شده توسط شخصیت‌های بزرگی است که کتب اربعه را تدوین کرده‌اند.

این یک جهت است که مباحث مهمی هست که در کتب مهم دیگر صدوق یا شیخ و امثال اینها، روایت آن‌ها آمده است و نسبت به مرحوم صدوق، شبهه فقدان کتاب مدینة العلم وجود دارد، کتاب مدینة العلمی از ایشان مفقود شده است که بیش از این من لایحضر و کتاب‌های موجود بوده است، شاید در آن‌ها بوده است.

## وجه دوم

نسبت به مرحوم کلینی است که چرا این روایت را در کافی نیاورده است، اینجا نمی‌شود پاسخ داد که کافی کتاب فقهی است، کافی اصول دارد و این با بحث حجت ارتباط دارد، روضه دارد و دامنه مباحث کتاب کافی خیلی اوسع است از لحاظ موضوعات نسبت به کتب دیگر از کتب اربعه و چرا در کافی نیامده است. بخصوص اینکه کلینی این روایت را نقل می‌کند، همه سندها نهایتاً به مرحوم محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب کافی می‌رسد و در هیچ سندی ایشان حذف نشده است و ایشان در این سه سند وجود دارد؛ چطور این را ایشان آنجا نقل نکره است؟ و بعد شفاهی یا با شکل دیگری، ابن قولویه از او نقل می‌کند یا ابی قالب زراری و غیرهما، می‌گوید چند نفر از او نقل کرده‌اند، چطور چیزی که به چند نفر گفته است، از چند مسیر از ایشان نقل شده است، این را در کتاب کافی نیاورده است؟ این وجه دیگری بود که اینجا باید پاسخ داده شود.

## پاسخ به وجه دوم

این است که این توقیع بوده است و کلینی در اینجا رعایت تقیه می‌کرده است و اگر در کتاب کافی این را می‌آورد، حتی ممکن بود کل کافی در معرض خطر قرار بگیرد و این تحرض ایشان و احتیاط ایشان به اینکه کافی محفوظ بماند و تقیه موجب شده است که این را در کافی نیاورد. این هم وجه دومی که اینجا گفته شده است. پذیرش این تقیه البته سخت است.

هیچ توقیعی در کافی نیامده است و ایشان کافی را در طول بیست سال نوشته است و منتهی به اواخر عمرشان شده است. لذا پرونده کافی باز بوده است.

شاهد اینکه تقیه است این است (ظاهراً این است) که هیچ توقیعی در کافی نقل نشده است.

گفته شده است اینکه ایشان در کافی نیاورده است از باب تقیه است و نمی‌شود گفت ارتباط موضوعی ندارد، ولی تقیه مانع شده است.

توقیع را این‌گونه تقریر می‌کنند؛ نقل توقیع معنایش این است که من نامه را دیده‌ام، نقل نامه را خلیفه می‌تواند دنبال بکند.

در عین حال قابل پاسخ است، این نکته دفاعی که به عنوان تقیه اینجا مطرح شده است و آن این است که همین کافی آن قدر مباحث خاصه شیعه آمده است، مباحث خیلی ریز و دقیق شیعه آمده است و اگر کسی خواست آن را دنبال بکند می‌تواند بگوید این را از چه کسی نقل کرده‌ای؟ از کجا آورده‌ای؟ این شکل تقیه فکر نمی‌کنم در کلینی وجود داشته باشد.

نکته دیگر در مقام دفاع از عدم نقل در کافی

این است که مرحوم کلینی کتاب‌های دیگری هم داشته است از جمله کتاب رسائل الائمه علیهم‌السلام است که به ایشان نسبت داده شده است و ظاهراً کتاب مفصلی هم بوده است و آن کتاب الان در دسترس ما نیست، شاید این را در کافی نیاورده است و روی یک تبویب و تنظیمی که داشته است در رسائل آورده است. این ممکن است.

این وجه دوم شاید قابل قبول‌تر باشد، بالاخره مرحوم کلینی قول نداده است که هر چه دارد اینجا بیاورد، ممکن است در کتاب‌های دیگرش آورده باشد.

به این امر توجه بکنید؛ در مقدمه کافی آمده است، آنچه در اینجا می‌آورم به آن اعتماد دارم، معنایش این نیست که حصر بکند هر چه اعتماد دارم اینجا می‌آورم، می‌گوید آنچه اینجا می‌آورم به آن اعتماد دارم، ولی این‌گونه نیست که هر چه اعتماد دارم را اینجا می‌آورم، این‌جور قولی نداده است ممکن است بعضی از چیزهای مورد اعتماد ایشان در رسائل آمده باشد که اینجا نیست.

اینها در مجموع قابل جواب است و نمی‌توان به این خدشه وارد بکند.

## وجه سوم

ولی مع ذلک به نکته سوم می‌رسیم. خود اسحاق است، بالاخره اسحاق بن یعقوب توثیق ندارد، وجه سومی که برای ایشان گفته شده است این است که کسی بخواهد خود اسحاق را یک جوری درست بکند، یک احتمالی است که ظاهراً علامه شوشتری در قاموس الرجال آورده است، من از دیگران نقل می‌کنم که از ایشان نقل کرده‌اند، چند جا از ایشان نقل شده است که ایشان گفته‌اند که به احتمال قوی این اسحاق بن یعقوب، برادر محمد بن یعقوب است، محمد بن یعقوب کلینی از برادر خود اسحاق بن یعقوب که مروی عنه است، نقل می‌کند و شاهدهایی ذکر کرده‌اند، اینکه اسم جدشان اسحاق بوده است (محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی) و اینکه اسم جد را روی بچه‌ها بگذارند، متعارف بوده است، از این قبیل شواهد گفته‌اند ممکن است اسحاق بن یعقوب اینجا همان برادر کلینی باشد و آن وقت خانواده کلینی یک خانواده مهمی هستند و این موجب توثیق می‌شود.

### پاسخ

این حدس است و خیلی نمی‌شود به این اعتماد کرد، نقطه مقابل ممکن است کسی بگوید اگر واقعاً ایشان یک برادری به نام اسحاق بن یعقوب داشت و اهل روایت بود، چون در خانواده مطرحی بود حتماً یک جایی اسم او می‌آمد، نه اینکه با حدس بگویید برادری به نام اسحاق داشته است و این هم همان است. یعنی هم برادری به نام اسحاق داشته است و هم اینکه این اسحاق همان است. با این حدس ضعیف نمی‌شود آن را آورد. بعد هم بگوییم این اسحاق چون در این خانواده بوده است، ثقه هم هست.

## وجه چهارم

این است که ممکن است کسی بگوید اسحاق بن یعقوب از مشایخ کلینی است و ما مشایخ صدوق و مفید و امثال اینها و خود کلینی را باید بپذیریم، علی القاعده اگر از استادی نقل می‌کند، از مشایخ خود نقل می‌کند او توثیق می‌شود بعید هم نیست این از قرائن قابل قبول است در خیلی جاها.

### پاسخ

این است که اگر پنجاه تا، صدتا روایت از او داشت، نشان می‌داد که از مشایخ اوست، رابطه قوی دارد و به او اعتماد کرده است، اما چنین چیزی نیست و کلاً این آقا سه روایت دارد، بخواهیم بگوییم چون کافی از او نقل کرده است، بنابر این او ثقه است و این نشان دهنده وثوق به او است این جهت دیگری است که گفته شده است یا اسحاق بن یعقوب برادر اوست، یا اینکه از مشایخ اوست، بنابراین معتبر است. ولی این هم بعید است.

## وجه پنجم

این است که اصولاً این توقیعات یک جایگاهی بین شیعه داشته است، این تعداد توقیعاتی که از امام نقل می‌شود، یک جور ناموس شیعه بوده است و یک جور اشتهار داشته است و به همین دلیل هم در کتاب‌های مهم مربوط به غیبت آمده است، این توقیعات از یک اشتهاری در جامع شیعی برخوردار بوده است و به این دلیل می‌شود به اینها اعتماد کرد.

و این نکته خیلی مستبعد نیست که این توقیعات که به خط امام می‌رسیده است، توسط نواب، این مورد اعتماد جامعه شیعه بوده است و بزرگان به آن اعتماد می‌کرده‌اند، مثل محمد بن عثمان و نوابی که اینها را می‌آوردند، قرائنی در این جمع بوده است که دیگران به اینها اعتماد می‌کردند، این هم یک جهت است که ممکن است کسی بگوید توقیعات یک حساب و کتاب خاصی دارد.

اتفاقاً اینجا کلَّ ما ازاد ضعفاً ازاداً قوتاً اینکه کلینی از یک آدم معمولی نقل می‌کند ولی توقیع به این اهمیت، این نشان می‌دهد که حساب و کتاب این با بقیه فرق دارد.

اسم آن کتاب رسائل الائمه است، یعنی کتابی نوشته است که نامه‌ها را جمع کرده است و توقیعات، نامه‌هاست، به خاطر اهمیت و حساسیت این، آن‌ها را جدا کرده است، حدس قوی این است که اگر رسائل الائمه ایشان بود همه این توقیعات در آن بود. باید دید شاید نامه‌های دیگر را هم در کافی نیاورده باشد، یک پنجره مستقلی برای آن باز کرده است، یک کتاب و حساب و دفتر خاصی برای آن باز کرده است و در رسائل الائمه برده است.

## وجه ششم

در مضامین هم که برویم یک مضامینی دارد که یک بخش‌هایی از آن در جاهای دیگر هم آمده است، خود این محمد بن عثمان عمری که اینجا مطرح شده است، عین این در صحیحه با آن قوت، بدون اینکه خودش در آن دخالتی داشته باشد، آمده است، همان که آنجا بود، در صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن اسحاق و آن متن دیگری که آمده بود که وجود ما در عصر غیبت مثل خورشید در پس ابرها است، این در روایات دیگر هم آمده است و اعتبار هم با آن مساعد است.

آن روایت تحلیل خمس هم، تحلیل روایات دیگر هم هست، بعضی روایات معتبر هم هست و راه حل و جمع در جای خود دارد، چیز مستغربی در این مدلول‌ها نیست و آن اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواة احادیثنا، آن هم باز مؤید به شواهد دیگری است که وجود دارد.

از این جهت است که ممکن است کسی بگوید در مجموع من نمی‌توانم بگویم که روایت را کنار می‌گذارم و شاید کسی بتواند بگوید ورود این روایت به عنوان نامه امام عصر در کتاب کمال الدین و غیبت شیخ طوسی که کتاب‌های اختصاصی این بحث است و توجهی که به توقیعات می‌شده است و اینکه کلینی هم این را نقل کرده است و علی‌رغم اینکه اسحاق بن یعقوب خیلی جایگاه چیز نداشته است در عین حال از او نقل کرده است، این نشان می‌دهد که این قابل اعتماد است.

این بعید نیست، البته این یک مجموعه قرائنی است که کسی باید در کنار هم قرار بدهد و احیاناً به اطمینان برسد. این بحث سندی.

1. [كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، ج2، ص483.](http://lib.eshia.ir/27045/2/483/أَشْكَلَتْ) [↑](#footnote-ref-1)